

# در پرتو آفتاب

خاطراتی از

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی ره

تألیف:

هادی قطبی

قطبی، هادی، ۱۳۵۹ -

در پرتو آفتاب: خاطراتی از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی ره / هادی قطبی، - قم: انتشارات احمدیه، ۱۳۸۳.

۱۶۰ ص.: مصوّر، عکس.

ISBN: 946 \_ 8504 \_ 03 \_ 2

۹۰۰ تومان

کتابنامه بصورت زیرنویس.

۱ - خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۸۰ -  
۱۳۶۸ - سرگذشتنامه.

۲ - خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۸۰ -  
۱۳۶۸ - خاطرات.

۳ - علما و مجتهدان - سرگذشتنامه، الف - عنوان.

الف، عنوان.

۴ د ق / ۱۵۷۶ DSR:

# بسم پر نور

## فهرست

\* \* \*

مقدمه	۱۱
خاطرات	۱۳
«گفته بودم ساعت هشت»	۱۵
«ده دقیقه به وقت شام مانده»	۱۶
«می‌توانم فکر نکنم»	۱۷
اصلاً وقت تلف شده ندارند	۱۸
تنظیم راه رفتن با ذکر	۲۰
«گناه تو بی‌نظمی است»	۲۱
تنظیم ساعت با وقت نماز امام	۲۲
برنامه چهارده ساله نجف	۲۳
رعایت مقررات	۲۴
حفظ نظم	۲۵
«از این گوشت نمی‌خورم»	۲۶
رعایت قانون در منزل	۲۷
سیلی محکم	۲۸
«والله تکلیف است»	۲۹



## تصویر دارد

### «در پرتو آفتاب»

مؤلف: هادی قطبی

ناشر: انتشارات احمدیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: ناشر

لیتوگرافی و چاپ: قم / چاپ صدف

نوبت چاپ: اول / دی ماه ۱۳۸۳

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قطع و تعداد صفحات: رقعی / ۱۶۰ صفحه

بهاء: ۹۰۰ تومان

مركز: بخش: قم - انتشارات احمدیه

تلفکس: ۰۹۱۲ ۱۵۳ ۵۰۹۷ - همراه: ۰۹۱۲ ۱۵۳ ۵۰۹۷

شابک: ۰۳ - ۰۳ - ۸۵۰۴ - ۹۶۴ / ۲ - ۰۳ - ۸۵۰۴ - ۹۶۴ / ۲ - ۰۳ - ۸۵۰۴ - ۹۶۴

\* کلیه حقوق اعم چاپ یا تکثیر برای ناشر محفوظ می‌باشد \*

«مسأله اسلام است» ..... ۳۱

«کاری به هیاهو ندارم» ..... ۳۲

«سلام کردن واجب نیست» ..... ۳۳

«کسی اینجا هست» ..... ۳۴

پرداخت دیه ..... ۳۵

«این غیبت است» ..... ۳۶

عطر می‌زدند ..... ۳۷

انسان مکتبی ..... ۳۸

«منزل من جای گوشه و کنایه نیست» ..... ۳۹

«نخواهید که ریا کنید» ..... ۴۰

«نامه را برگردانید» ..... ۴۱

«مگر خودتان حرف ندارید؟» ..... ۴۲

آخرین پیام ..... ۴۳

نماز اول وقت ..... ۴۴

معنای سبک شمردن نماز ..... ۴۵

«خدا هم خوشش می‌آمد» ..... ۴۶

تقیّد به نماز شب از ایام جوانی ..... ۴۷

مراعات حال دیگران ..... ۴۸

«دوست ندارم شخصیت شما کوچک شود» ..... ۴۹

«همراه من حرکت نکنید» ..... ۵۰

شیوه راه رفتن ..... ۵۱

بلند شدند و به کوچه رفتند ..... ۵۲

احترام به خانواده‌های شهداء ..... ۵۳

احترام به بزرگتر ..... ۵۴

احترام به خانواده ..... ۵۵

«حق ندارم امر کنم» ..... ۵۶

با بچه‌ها ..... ۵۷

اهمیت به مادر ..... ۵۸

«مگر خودم نمی‌توانم؟» ..... ۵۹

«احساس کردم نوبت من است» ..... ۶۰

تمیز کردن دستشویی ..... ۶۱

«این گریه‌ها با تو چه فرقی دارند؟» ..... ۶۲

غصب و رحمت الهی ..... ۶۳

«من هم کمک‌تان می‌کنم» ..... ۶۴

رسیدگی به درماندگان ..... ۶۵

«کسی برای ریاست من، حتی یک وجب قدم برندارد» ..... ۶۸

«مگر منزل صدر اعظم است؟» ..... ۶۹

اجناس کوپنی ..... ۷۰

«مگر مغازه دیگری نبود؟» ..... ۷۱

«منزل ما همین است» ..... ۷۲

«آقایان طلبه باشند» ..... ۷۳

یک قبا و لثّاده ..... ۷۴

«هر وقت به همه طلبه‌ها خانه دادند» ..... ۷۵

«معنا ندارد ذخیره کنیم» ..... ۷۶

«یک کیلو را برگردان» ..... ۷۷

«این لباس هیچ عیبی ندارد» ..... ۷۸

«بروند جای دیگر» ..... ۷۹

کولر نداشتند ..... ۸۰

«فرقی قائل نیستم» ..... ۸۱

همدردی با مردم ..... ۸۲

«طلبه‌ها ندارند» ..... ۸۳

«نان همه اینطوری است؟» ..... ۸۴

۸۵	«نمی‌توانم پولی به تو بدهم»
۸۶	«فرقی بین اینها نیست»
۸۷	«دقت کنید تفاوتی نداشته باشد»
۸۸	«باید رعایت کنید»
۸۹	«مبادا اینها را دور بریزید»
۹۰	«می‌بایست روی کاغذ باطله می‌نوشتی»
۹۱	«منزل من و اسراف؟»
۹۲	نهایت صرفه جویی
۹۳	«کاری نداشتیم، چراغ را خاموش کردم»
۹۴	«این دستمال هنوز جای مصرف دارد»
۹۵	«فشار آب زیاد است»
۹۶	بخشش هدایا
۹۷	«این خبری است که ما در نجف شنیده‌ایم»
۹۹	«چرا مواظب زبانمان نیستیم؟»
۱۰۰	دفاع از علامه مجلسی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۰۱	شاگرد پروری
۱۰۲	«ثواب این کار را کمتر از عبادت نمی‌دانم»
۱۰۳	تدریس در خانه
۱۰۴	ترک تدریس
۱۰۵	«ما با آنها چه فرقی داریم؟»
۱۰۶	مولانا
۱۰۷	«برای او دعا می‌کردم»
۱۰۸	«چراغ را خاموش کنید و بنشینید فکر کنید»
۱۰۹	«مجلس درس است، نه مجلس روضه»
۱۱۰	«باید سر موقع حاضر باشید»
۱۱۱	انس با قرآن

۱۱۲	خواندن رمان
۱۱۳	«انقلاب برای تقسیم پُست‌ها نبود»
۱۱۴	«لااقل معصیت نکنید»
۱۱۵	«چادر برای زن بهتر است»
۱۱۶	«تفریح داشته باش»
۱۱۷	«شما هم همین کار را بکنید»
۱۱۸	«عبای من هم پاره است»
۱۱۹	«آیا ساخت وطن است؟»
۱۲۰	درايت امام <small>رحمته الله علیه</small>
۱۲۱	«دستگیری اینها برای ما آقا مصطفی نمی‌شود»
۱۲۲	لطافت روح
۱۲۳	«این گل سه روزه است»
۱۲۴	ذوق سلیم
۱۲۵	«شما مطلع نیستید»
۱۲۶	«مثل اینکه کسی مراجعه کرده»
۱۲۷	«این دعا برای اوست»
۱۲۹	انگشتر یادگاری
۱۳۰	تبرک قند
۱۳۲	ناگهان آبی جاری شد
۱۳۳	هیچ اثری از امام نبود
۱۳۵	ناگهان ارتباط قطع شد
۱۳۶	«می‌فرمایید تکلیف من چیست؟»
۱۳۸	«مگر حضرت صاحب <small>رحمته الله علیه</small> به من خلاف می‌فرمایند؟»
۱۳۹	«احتمال نمی‌دهید تبعید به خاطر این بود؟»
۱۴۰	آب کشیدن کوزه
۱۴۱	ضعف امام، از دیدگاه معاندین بیمار دل

رفتار بعضی از آدمهای نجف با امام <sup>علیه السلام</sup> .....	۱۴۲
ریختن کتابهای امام <sup>علیه السلام</sup> در فرات .....	۱۴۳
بی احترامی به امام <sup>علیه السلام</sup> .....	۱۴۴
کسی سراغی نگرفت .....	۱۴۵
«خدا مرگ مرا برساند» .....	۱۴۶
عنایت ویژه به آیت الله خامنه ای .....	۱۴۷
نگران یک دوست .....	۱۴۸
نگاه خاص .....	۱۵۰
تساویر .....	۱۵۱

\* \* \*

## □ مقدمه

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در عصر حاضر، با همت یکی از مردان الهی و در عین ناباوری جهانیان پدیدار گشت که نه تنها یک جنبش سیاسی و شورش مردمی برای سرنگونی نظامی ستمگر بود، بلکه پیش از آن رستاخیزی فرهنگی و اخلاقی و در واقع ایجاد حکومت دینی بود. حضور ملکوتی امام خمینی<sup>علیه السلام</sup> و رهنمودهای او از آغاز نهضت تا هنگام وداعش بطور معجزه آسا راه گشا بود. او با خروش ابراهیمی و روح مسیحائی خود، عظمت فراموش شده امت اسلام را به آنان برگرداند و به همه مسلمانان در سرتاسر عالم، هویتی دیگر بخشید. حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> پیش از آنکه عَلم جهاد در عرصه سیاست را آشکارا بدست گیرد، جهاد اکبری را پشت سرگذاشته بود و همواره خود را برای خدمت به اسلام و مسلمین موظف دانسته و فرموده بود: «اگر به من بگویند خدمتگزار، بهتر از این است که بگویند رهبر. رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است. اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم»<sup>۱</sup>.

مجموعه حاضر در راستای زنده نگهداشتن یاد و نام خمینی کبیر<sup>علیه السلام</sup> و با



هدف عمل کردن به دستورات دین مبین اسلام در عرصه‌های مختلف برای انسانهای عام و خاص، تهیّه و تدوین شده است و امیدواریم این خاطرات که با حساسیت خاصی انتخاب و تدوین شده است، بتواند ما را در پیمودن راه تکامل یاری داده و در انجام وظایفمان رهنمون باشد.

در پایان از «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)» و نیز سایر عزیزانی که ما را در نشر این مجموعه یاری دادند، تشکر و قدر دانی می‌کنم. بدان امید که خداوند متعال و نیز بقیة الله الاعظم (روحی له الفداه) از ما راضی بوده و این اثر ناچیز مورد عنایت قرار گیرد؛ انشاء الله.

هادی قطبی

آذر ماه ۱۳۸۱

سال عزت و افتخار حسینی

تصویر دارد

خاطرات

\* «گفته بودم ساعت هشت» \*

یک روز حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> زنگ زدند و کاری با من داشتند. قرار شد ساعت هشت صبح فردا بروم و آن کار را انجام دهم. روز بعد ساعت هشت و پنج دقیقه بود که پشت در اتاق آقا بودم. از ایشان اجازه گرفتم که وارد شوم، ولی امام از داخل اتاق به من اجازه ورود ندادند و فرمودند: «من گفته بودم ساعت هشت - بیایی - حالا برو، فردا ساعت هشت بیا».<sup>۱</sup>

۱- حسن سلیمی؛ برداشتهایی از سیره امام خمین<sup>علیه السلام</sup> ج ۲، ص ۵.

**\* «ده دقیقه به وقت شام مانده» \***

یک شب به حضرت امام علیه السلام عرض کردم: شام آماده است، بیاورم؟ ایشان به ساعت نگاه کرده و فرمودند: «حالا ده دقیقه به وقت شام مانده است». ساعت روز و شب امام چنان تقسیم بندی شده بود که ما بدون اینکه ایشان را ببینیم، می توانستیم بگوییم که الان مشغول چه کاری هستیم.<sup>۱</sup>

۱- مرضیه حدیده چی - دباغ ۷: برداشتهایی از سیره امام خمینی علیه السلام ج ۲، ص ۹.

**\* «می توانم فکر نکنم» \***

حضرت امام علیه السلام در برابر اصرار ما که از ایشان می خواستیم از خاطرات زندان ترکیه برایمان تعریف کنند، بطور منظم هر شب فقط ده دقیقه تعریف می کردند و نه بیشتر؛ چراکه این زمان را به این کار اختصاص داده بودند و بعد هم به رختخواب می رفتند و می فرمودند: «اگر چه خوابم نمی برد، اما ساعت خواب است». من می گفتم: توی رختخواب که بیدار هستید، بالاخره فکر و اینها هم به سویتان می آید؛ پس برایمان تعریف کنید. ایشان می گفتند: «نه، می توانم فکر نکنم». می گفتم: اگر نیم ساعت در رختخواب می غلطید و خوابتان نمی برد، فکر هم نمی کنید؟ امام می گفتند: «می توانم فکر نکنم». من تا آن موقع عظمت آن حرف را نفهمیده بودم که چگونه می شود تسلط انسان بر نفسش به حدی باشد که حتی بتواند فکر هم نکند.<sup>۱</sup>

۱- فاطمه طباطبایی؛ مجله ندا، ش ۱.



### \* اصلاً وقت تلف شده ندارند \*

نظم حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> باور نکردنی بود. یعنی تا خود آدم نبیند، باور نمی‌کند؛ مثلاً اگر عصر باشد و به ایشان بگوییم چای میل دارید بیاوریم، ایشان به ساعتشان نگاه می‌کنند و می‌گویند یک یا چند لحظه مانده، یعنی چند ثانیه!

ایشان روزی سه بار، هر بار بیست دقیقه قدم می‌زنند و اگر وقت تمام نشده باشد، سه قدم بیشتر راه می‌روند، بر می‌گردند و داخل می‌شوند. چون معتقد هستند به اندازه آن سه قدم برای داخل شدن زود بوده است! نظم ایشان چیز غریبی است و همیشه بوده، یعنی از دوره جوانی شان.

ایشان اینطور نیستند که به فرض اینکه من الان وارد شدم، چون دخترشان هستم پس بنشینیم به صحبت کردن، نه - این درکار نیست. با یک سلام وارد می‌شویم و می‌نشینیم؛ چون ایشان یا رادیو گوش می‌کنند، یا تلویزیون نگاه می‌کنند، یا نامه‌های رسیده را می‌خوانند، یا اخبار رسیده را مطالعه می‌کنند. یک دقیقه امام بیکار نیستند؛ حتی در حمام رادیو همراهشان است و یا هنگام وضو گرفتن رادیو روی دوششان است. چون نسبت به جواب مسأله خیلی دقیق هستند، اگر ما گاهی مسأله‌ای - سؤالی - داشته باشیم و اگر تلویزیون برنامه خیلی مهمی نداشته باشد، آن را خاموش می‌کنند و می‌آیند و ما باید در چند لحظه

مطالب را جور کنیم و مطرح کنیم و جواب بگیریم. آن هم به خاطر اینکه وقت تلف نشود. من می‌توانم با اطمینان بگویم که ایشان اصلاً وقت تلف شده ندارند.<sup>۱</sup>

حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> نظمشان اینطور نیست که هر وقت بخواهند قرآن بخوانند. ایشان دقیقاً و سر ساعت در زمانهای مختلف - روزی هفت مرتبه - قرآن می‌خوانند و کتاب دعا و ادعیه‌هایی مثل کمیل و اینها را هم دقیقاً می‌خوانند. کاری هم ندارند که کی آمده و چه کسی مهمان است و یا کسی در اتاق هست یا نیست. فقط خیلی که بخواهند محبت کنند می‌گویند: «اجازه می‌دهید؟». ما هم می‌گوییم خواهش می‌کنیم، ما هم می‌شنویم و استفاده می‌بریم.<sup>۲</sup>

۱- زهرا مصطفوی؛ مجله شاهد بانوان، ش ۱۴۸.

۲- همان، ش ۱۴۹.

## \* تنظیم راه رفتن با ذکر \*

حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> در طول زندگی خود به غیر از برنامه ذکرهایی که داشتند، چند بار قرآن می خواندند. ذکرهای ایشان هم با برنامه راه رفتنشان تنظیم شده بود و مثلاً اگر می خواستند نیم ساعت راه بروند، این نیم ساعت را به ذکر گفتن مشغول بودند و هنگامی که ذکرشان تمام می شد، از راه رفتن نیز باز می ایستادند. یعنی نیم ساعت راه رفتن ایشان با ساعت تنظیم نمی شد، بلکه با ذکرهایشان تنظیم می شد.<sup>۱</sup>

۱- حجت الاسلام توسلی؛ برداشتهایی از سیره امام خمین<sup>علیه السلام</sup> ج ۲، ص ۱۷.

## \* «گناه تو بی نظمی است» \*

روزی از دانشگاه به خانه آمدم و در حالی که سر و وضع مرتبی نداشتم، مستقیماً خدمت حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> رفتم. هم لباسم سیاه بود و هم کفشهایم خاکی. ایشان همان طور که در حیاط قدم می زدند، اخمی کردند و از من پرسیدند: «چرا با این قیافه به دانشگاه می روی؟» من به شوخی گفتم: در دانشگاه جمهوری اسلامیتان با وضعی بهتر از این نمی شود رفت! امام فرمودند: «تو دو گناه کردی. یکی اینکه ریاکار هستی و می خواهی بگویی که من آن قدر استطاعت مالی ندارم که یک جفت کفش بخرم؛ گناه دیگر تو بی نظمی است که خلاف شرع و قانون اسلامی است». من گفتم: اگر بخواهم با سر و وضع مرتب تری به دانشگاه بروم، شاید از من ایراد بگیرند. امام فرمودند: «اگر خواستند ایراد بگیرند، بگو خمینی گفته باید مرتب به دانشگاه بروی».<sup>۱</sup>

۱- زهرا اشراقی - نوه امام - ویژه نامه روزنامه اطلاعات، ۶۹/۳/۱۴.

## \* تنظیم ساعت با وقت نماز امام \*

نظم در ترتیب زندگی حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> در پاریس طوری بود که حتی روی برنامه و کار پلیسهای فرانسه هم اثر گذاشته بود. من از داخل پنجره اتاقم که در منزل امام بود، می دیدم که هنوز درب منزل امام باز نشده، آنها از ماشینها پیاده می شدند تا امام را بدرقه کنند. پلیسها چند بار به برادرها گفته بودند که ما اگر ساعتان عقب یا جلو باشد، از روی تنظیم وقت امام برای نماز، ساعت صحیح را می توانیم بفهمیم و این نظم برای آنها خیلی عجیب بود.<sup>۱</sup>

۱- مرضیه حدیده چی - دباغ - برداشتهایی از سیره امام خمین<sup>علیه السلام</sup> ج ۲، ص ۳۷.

## \* برنامه چهارده ساله نجف \*

رسم حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> در طی اقامت در نجف آن بود که شبها ساعت دو و نیم و در این سالهای اخیر ساعت دو از شب گذشته از داخل منزل به بیرونی تشریف می آوردند و طلاب و مردم را به حضور می پذیرفتند. سپس در ساعت سه از شب گذشته - پس از مغرب - به حرم مطهر امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> مشرف می شدند و زیارت امین الله را ایستاده و زیارت جامعه کبیره را نشسته می خواندند و بعد از خواندن نماز زیارت، به منزل مراجعت می فرمودند. این برنامه آقا در تمام چهارده سال سکونتشان در نجف بود، به استثنای شبهای شنبه در فصل تابستان که وقت شستشوی حرم و رواقها بعد از نماز مغرب و عشاء بود که امام در این شب به حرم مشرف نمی شدند.<sup>۱</sup>

۱- حجت الاسلام سیدمجتبی رودباری؛ ماهنامه ۱۵ خرداد، ش ۵ و ۶.

## \* رعایت مقررات \*

به عنوان یکی از خدمتگزارانی که سالها در دفتر حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> بودم، به جرأت می‌توانم بگویم در محدوده زندگی شخصی حضرت امام هیچگونه تخطی از مقررات دولت اسلامی ندیدم. برای نمونه فیشها و صورت حسابهای مربوط به آب، برق، تلفن و مالیات نوسازی و... به مجرد وصول، در اولین فرصت پرداخت می‌شد.<sup>۱</sup>

۱- حجت الاسلام رحیمیان؛ ماهنامه پاسدار اسلام ش ۱۰۷، ص ۳۴.

## \* حفظ نظم \*

تقیّد و التزام حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> به قوانین و مقررات منحصر به نظام اسلامی نبود. ایشان حتی در رژیم باطل پهلوی نیز مشابه این روش را داشتند. مرحوم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی<sup>علیه السلام</sup> نقل می‌کرد در شهر همدان امام به هنگام عبور از عرض یکی از خیابانها، مسافت زیادی را طی می‌کردند تا از تقاطع عابر پیاده عبور کنند و مجبور نباشند قدم روی چمن‌ها بگذارند.<sup>۱</sup>

در نجف شبی در محضر امام بودم که یکی از طلاب حاضر در مجلس، از ایشان سؤال نمود که آیا می‌توان برای تمبر هشت ریالی دو ریال داد؟ امام در پاسخ فرمودند: «این کار جایز نیست» و اضافه کردند: «حتی اگر استالین هم روی کار باشد، حفظ نظم از اهم واجبات است».<sup>۲</sup>

۱- حجت الاسلام رحیمیان؛ ماهنامه پاسدار اسلام ش ۱۰۸، ص ۳۵.

۲- حجت الاسلام سید مجتبی رودباری؛ ماهنامه ۱۵ خرداد، ش ۵ و ۶، ص ۵۹.

### \* «از این گوشت نمی‌خورم» \*

یکی از خصوصیات بارز حضرت امام علیه السلام این بود که حتی در مملکت کفر هم حقوق و قوانین اجتماعی آن جامعه را رعایت می‌کردند. از جمله وقتی در پاریس برادران پولی جمع کرده و گوسفندی خریدند و آن را در پشت حیاطی که امام برای نماز به آنجا می‌آمدند، ذبح کردند و به مناسبت شبِ عاشورا مقداری از آن خوراک تهیه کردند و مقداری از آن را هم برای منزل امام فرستادند. چون در فرانسه قانونی وجود دارد که طبق آن ذبح هر حیوانی در خارج از کشتارگاه به خاطر رعایت مسائل بهداشتی ممنوع است، تا امام از چنین قانونی اطلاع یافتند، فرمودند: «چون تخلف حکومت اینجا شده است، من از این گوشت نمی‌خورم».<sup>۱</sup>

در  
آفتاب

۱- مرضیه حدیده‌چی؛ سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی علیه السلام ج ۴، ص ۵۷.

### \* رعایت قانون در منزل \*

حضرت امام علیه السلام در شبانه روز سه بار و هر بار بیست دقیقه راه می‌روند. در یکی از روزها که من همراه ایشان بودم، وقتی قدم زدنشان تمام شد، به نقطه‌ای از حیاط اشاره کردند و فرمودند: «دلم می‌خواست اینجا می‌نشستم و یک چای می‌خوردم». من گفتم: چه اشکالی دارد. الان یک قالیچه کوچک می‌اندازم تا همین جا چای بخورید. فرمودند: «نه، مادرت گفته است که وقتی می‌خواهید توی حیاط بنشینید آن طرف، آن فرش را بیندازید و بنشینید». یعنی تا این حد امام مقید به قانونی که خانم در منزل وضع کرده بود، بودند. و آن روز نشستند و چای هم نخوردند.<sup>۱</sup>

در  
آفتاب

۱- زهرا مصطفوی؛ برداشتهایی از سیره امام خمینی علیه السلام ج ۴، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

زمانی عده‌ای از دراویش آمده بودند و بعضی از حجره‌های مدرسه فیضیه را به قصد اقامت تصرف کرده بودند. بیرون راندن آنها با مشکلاتی روبرو شده بود. حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> در این قضایا حریف بودند. ایشان بعد از مشاجره با دراویش، سیلی محکمی به گوش یکی از آنها زدند و همین کار مقدمه بیرون راندن آنها شد و آنها را از مدرسه بیرون کردند.<sup>۱</sup>

## \* «والله تکلیف است» \*

روزی حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> به بنده فرمودند: «اگر این مردی که - شاه - عمل به قانون اساسی کند و احترام اسلام و مذهب شیعه را نگاه دارد، چکار به او داریم؟ ما که نمی‌خواهیم شاه بشویم. نصیحت می‌کنیم، هشدار می‌دهیم؛ کاری برخلاف قانون اسلام نکند تا برای ما تکلیف شرعی بیاورد».<sup>۱</sup>

ایشان در درس اصول خود فرموده بودند: «چطور می‌شود اسلامی که می‌خواهد دنیا را اداره کند و برای راه رفتن، غذا خوردن افراد تکلیف معین کرده، آنوقت برای بینش سیاسی، قضاوت و حکومت تکلیف معین نکرده؟ آیا اصلاً چنین چیزی مقبول است؟».<sup>۲</sup>

حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> وقتی احساس کردند که نقشه‌های عمیقی برای اسلام کشیده شده، و قرآن و اسلام در ایران در معرض خطر قرار دارد و رژیم پهلوی برای این ملت چه خوابهایی دیده است، حرکت خود را آغاز کردند؛ تنها به این منظور که دین الهی باقی بماند. وقتی که همسرشان به

۱- حجت الاسلام علی دوانی؛ امام خمینی<sup>علیه السلام</sup> در آینه خاطره‌ها، ص ۱۰۵.

۲- آیت الله شهید محلاتی؛ سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی<sup>علیه السلام</sup> ج ۴، ص ۸۴.

ایشان می‌گفتند: آقا یک کمی آرام بنشینید و آرامتر صحبت کنید، امام فرمودند: «والله تکلیف است. می‌دانم به شما سخت می‌گذرد، اما این تکلیفی الهی است و باید انجام بدهم».<sup>۱</sup>

### «مسأله اسلام است» \*

یکبار در ارتباط با پرونده مهدی هاشمی خدمت حضرت امام<sup>ره</sup> رسیدم. شاید مهمترین نکته‌ای که در این ملاقات مطرح شد و من بر جلب توجه حضرت امام نسبت به آن اصرار داشتم، موقعیت اجتماعی آقای منتظری بود. از نظر من، قطعی بود که پیگیری پرونده مهدی هاشمی، به وارد شدن لطمه جدی بر موقعیت آقای منتظری خواهد انجامید. اگر حفظ موقعیت ایشان به عنوان قائم مقام رهبری ضروری است، آیا نباید این ماجرا هر چه زودتر رها شود؟ امام در پاسخ فرمودند: «این تکلیف شرعی توست که باید انجام دهی. به هر جا که می‌خواهد برسد. مسأله، مسأله اسلام است».<sup>۱</sup>

۱- حجت الاسلام محمدی ری‌شهری؛ خاطرات سیاسی، ص ۵۷.

۱- حجت الاسلام توسلی؛ همان ج ۱، ص ۲۷۱.

## \* «کاری به هیاهو ندارم» \*

روزی چند تن از ائمه جمعه شهرستانهای مختلف از جمله شهدای محراب آیت الله صدوقی<sup>۱</sup> و آیت الله مدنی<sup>۲</sup> و عده‌ای دیگر، در ارتباط با عزل بنی صدر خدمت حضرت امام<sup>۳</sup> رسیدند. این عده پس از بازگشت از محضر امام خوشحال بودند. کنجکاوانه پرسیدم: چه شده که شما اینقدر خوشحالید؟ پاسخ دادند: حضرت امام فرموده‌اند: «چنانچه حجت شرعی تمام شده باشد، درنگ نخواهم کرد و بدانید که خلع بنی صدر لحظه‌ای به طول یک دقیقه بیش نخواهد بود». امام به مخاطبان خود فرموده بودند: «شما خیال نکنید که من از هیاهو و جنجال می‌ترسم، اگر تمام این جمعیتی که در حسینیه حاضر می‌شوند و فریاد برمی‌آورند که درود بر خمینی؛ زمانی خلاف آن را بگویند، برای من هیچ تفاوتی نخواهد داشت. من ذره‌ای به هوچی‌گری‌ها و قعی نخواهم گذاشت. من کاری به هیاهو و درود گفتن‌ها ندارم، بلکه تنها به تکلیف شرعی‌ام می‌پردازم. همین و بس»<sup>۱</sup>.

ایشان درهمین خصوص به آیت الله خامنه‌ای فرموده بودند: «آن روزی که لازم باشد با یک اشاره همه چیز تمام خواهد شد»<sup>۲</sup>.

۱- حجت الاسلام آشتیانی؛ ماهنامه پاسدار اسلام ش ۹۲، ص ۳۰.

۲- مجله شاهد ش ۵۴، ص ۱۰.

## \* «سلام کردن واجب نیست» \*

حضرت امام<sup>۳</sup> صحبت بی‌مورد زنها با نامحرم را ضرورت نمی‌دیدند. من ۱۵ ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی<sup>۴</sup> داماد ما شدند. یک روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین طور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی<sup>۴</sup> دارند به استقبال ما می‌آیند. من به امام گفتم: «سلام بکنم؟» آقا فرمودند: «واجب نیست». من هم از داخل باغچه رد شدم، تا با آقای اشراقی روبرو نشوم.<sup>۱</sup>

۱- زهرا مصطفوی؛ شاهد بانوان، ش ۱۴۹.



## \* «کسی اینجا هست» \*

حضرت امام علیه السلام در خصوص ارتباط زن و مرد و برخورد با نامحرمان بسیار حساس بودند. مثلاً در خانه خودشان وقتی که یکی از نوه‌های پسرشان مکلف می‌شد، دیگر با آنها در یک اتاق نمی‌نشستیم. البته جالب اینجاست که وقتی ما نزدشان بودیم، نمی‌گفتند که ما از اتاق بیرون برویم، بلکه به آن نوه پسر می‌گفتند بیرون برو. یا اگر من پهلوی ایشان بودم و نوه مکلف شده‌شان که مثل پسر خود من بود، می‌خواست وارد بشود، آقا می‌گفتند: «کسی اینجا هست».<sup>۱</sup>

## \* پرداخت دیه \*

حضرت امام علیه السلام نسبت به فرزندان پسر حساسیت بیشتری داشتند. چند سال پیش علی ما ضمن بازی، صورت یکی از بستگان امام را زخم کرد. پس از اینکه حضرت امام علیه السلام متوجه شدند، مقداری وجه به عنوان دیه به فرزند زخمی شده دادند. یعنی پرداخت دیه را بعنوان حق جدی، وظیفه خود می‌دانستند.<sup>۱</sup>

## \* «این غیبت است» \*

یک شب بعد از نماز، حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> نشسته بودند و من هم در خدمتشان بودم. فاطمه خانم - خدمتکار منزل - چای آورد و جلوی ما گذاشت. خدمتکار دیگر منزل هم در گوشه اتاق مشغول کار بود. به آقا عرض کردم: این فاطمه خانم خیلی خدمتکار خوبی است. آقا فرمودند: «غیبت نکنید». عرض کردم: آقا من که غیبت نکردم، گفتم ایشان خوب هستند. آقا فرمودند: «همین که شما می‌گویید این خوب است، چون او - خدمتکار دیگر - می‌شنود، به نظر می‌آید که شما می‌خواهی بگویی او خوب نیست و این غیبت است»<sup>۱</sup>.

۱- خدیجه ثقفی؛ برداشتهایی از سیره امام خمین<sup>علیه السلام</sup> ج ۱، ص ۵۸.

## \* عطر می‌زدند \*

حضرت امام<sup>علیه السلام</sup> همیشه موقع نماز عطر و بوی خوش مصرف می‌کردند و شاید بدون بوی خوش به نماز نایستاده باشند. حتی در نجف هم که در پشت بام نماز شب می‌خواندند، در همانجا هم یک شیشه عطر داشتند.<sup>۱</sup>

ایشان هفت بار ادکلن مصرف می‌کردند. چون بین دو نماز مستحب است که عطر مصرف شود. همین طور بین دو نماز مستحب است که ریش را شانه کنند، - لذا - شانه در جانمازشان هست. امام تسبیح را به صورت خاصی بالای سجاده می‌گذارند، نه همین طور که هر جای سجاده باشد؛ چون آن هم مستحب است. بعد بلند می‌شدند و می‌آمدند به اتاق دیگر که ادکلن بزنند، بعد برمی‌گشتند دو مرتبه سرنماز.<sup>۲</sup>

۱- دکتر محمود بروجردی؛ همان، ص ۱۶۳.

۲- زهرا مصطفوی؛ برداشتهایی از سیره امام خمین<sup>علیه السلام</sup> ج ۲، ص ۱۶۴.